

## بررسی عناصر داستانی در رمان نیمه‌غایب حسین سناپور

دکتر ابراهیم ابراهیم‌تبار\*

دکتر رقیه رضایی\*\*

فروغ شعبانپور\*\*\*

### چکیده

تحقیق حاضر تحت‌عنوان «بررسی عناصر داستانی در رمان نیمه‌غایب حسین سناپور» به بررسی پنج عنصر داستانی (شخصیت، زاویه‌دید، درون‌مایه، موضوع و گفت‌وگو) در اثر معروف نیمه‌غایب پرداخته است، در این پژوهش، علاوه بر معرفی این داستان، هر یک از عناصر داستان به همراه شواهد مثال‌مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. از آنجایی‌که درون‌مایه این رمان، بیشتر شامل؛ پیدا کردن نیمه‌گمشده، عشق و ازدواج، ترس و دلهره و سایر مسائل و مشکلات اجتماعی از جمله؛ طلاق و جدایی، تنهایی، کشمکش‌های اجتماعی و درونی افراد و ... است؛ رمان او را می‌توان در حیطه‌ی رمان‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی قرار داد. می‌توان، بیان کرد که عنصر «گفت‌وگو»، بخش بسیار مهمی از رمان او را تشکیل می‌دهد. این گفت‌وگوها به دو صورت دوطرفه و رویارو، و به صورت تک‌گویی و مونولوگ درونی وجود دارد. در داستان‌های سناپور، گفت‌وگوها، می‌توانند بیان‌گر طبقات اجتماعی؛ میزان تحصیلات، سن و سایر ویژگی‌های جسمی و روحی شخصیت‌ها باشد.

**واژه‌های کلیدی:** شخصیت، زاویه‌دید، درون‌مایه، موضوع و گفت‌وگو، رمان نیمه‌غایب

ebrahimtabar\_bora@yahoo.com

\*استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بابل

\*\*عضو هیأت علمی قائم‌شهر.

\*\*\*کارشناس‌ارشد زبان و ادبیات فارسی واحد قائم‌شهر.

تاریخ دریافت مقاله : ۱۳۹۱/۸/۳۰ تاریخ پذیرش مقاله : ۱۳۹۱/۱۱/۵

ادبیات داستانی، به هر روایتی اطلاق می‌شود که خصلت ساختگی و ابداعی آن بر جنبه تاریخی و واقعی‌اش برتری داشته باشد که شامل قصه، رمانس، رمان، داستان کوتاه و همه آثار است که به نوعی وابسته به آن‌هاست (صادقی، ۱۳۶۷، ۴۳). در این میان، شناخت عناصر داستانی؛ که شامل اصلی داستان را تشکیل می‌دهد بسیار مهم است. نویسندگان بزرگ نیز در خیلی آثار به عناصر داستانی توجه بسیار داشته‌اند.

در ایران تحول در داستان‌نویسی به شیوه نوین، از دوران مشروطه همزمان با تحولات اجتماعی آغاز گردید و این امر حاصل به‌خودآیی و خویشتن‌نگری ملی بود که به دنبال آن ادبیات نوینی در ایران شکل گرفت، که مهم‌ترین خصوصیاتش، انتقاد از تمامی مظاهر تحجر سیاسی و فرهنگی است؛ و به همین خاطر داستان‌نویسی به‌شیوه جدید، نزدیک به یک‌صدسال است که بخشی از رویدادها و فعالیت‌های ادبی و اجتماعی کشور ما را شکل می‌دهد.

نویسندگانی چون؛ هدایت، توانسته‌اند به شهرت جهانی برسند. در «این مدت، آثاری که در زمینه داستان‌نویسی در کشور ما شکل گرفت؛ فراز و نشیب‌های فراوانی را به دنبال داشت و می‌توان ادعا کرد که نخستین نویسندگان، بیشترین آثارشان را به‌طور ناشیانه‌ای از آثار غربی‌ها کپی‌برداری کرده‌اند؛ ولی کم‌کم نویسندگان ایرانی دریافتند که بر اساس فرهنگ و آداب و رسوم کشورشان داستان بنویسند. بعد از دوره مشروطه، خیل داستان‌نویسان را در عرصه‌های هنر نویسندگی کشور مشاهده می‌کنیم.» (همان)

رعایت برخی از ویژگی‌های در رمان داستان‌های ایرانی از مشروطه تا انقلاب اسلامی موجب گردید تا نویسندگان این اصول را به عنوان اسلوب مورد

توجه قرار دهند؛ بعضی از این ویژگی‌ها، رفته رفته به صورت سبک نویسندگی داستان و رمان در کشور قرار گرفته است، که نویسندگان متأخر از متقدم آموخته؛ و براساس اسلوب داستان‌نویسی، به خلق آثار پرداخته‌اند، در این میان می‌توان، به حسین سنایور اشاره کرد، سنایور از جمله رمان‌نویسان پس از انقلاب اسلامی است؛ وی داستان‌نویسی را از کلاس‌های هوشنگ گلشیری آغاز کرده است، و در رشته منابع طبیعی درس خوانده است، ابتدا به نوشتن داستانک‌ها و سپس به روزنامه‌نگاری روی آورده و مدتی در روزنامه‌های همشهری، زن، حیات نو شروع؛ همزمان با چند نشریه‌ی دیگر کشور همکاری داشته است. مدتی از عمرش را، به گردآوری و چاپ داستان‌های مجلات گردون و کارنامه، نظارت داشته آغاز داستان‌نویسی‌اش، درباره‌ی کودکان و نوجوانان بوده است؛ و می‌توان به پسران دهکده (۱۳۶۹ش) و افسانه و شب‌طولانی (۱۳۷۳ش)، که حاصل این دوران است، اشاره نمود. وی اولین رمانش، «نیمه‌غایب» را در سال (۱۳۸۷ش) منتشر کرد. این رمان، برنده‌ی جایزه‌ی مهرگان شد، و به‌عنوان بهترین رمان سال (۱۳۷۸ش) برای او جوایز مختلفی را به ارمغان آورده، به‌طوری‌که، در مدت یک‌سال، شش‌بار به زیر چاپ رفته است، وی به علت ارادت ویژه به استادش، گلشیری، کتابی را با عنوان «همخوانی کاتبان» در شناخت آثار و احوالش در سال ۱۳۸۰ش انتشار داد.

از دیگر آثار سنایور، می‌توان به «ویران می‌آیی»، «با گاردباز» و همچنین «سمت تاریک کلمات» (برنده‌ی بهترین مجموعه داستان کوتاه در ششمین دوره جایزه‌ی هوشنگ گلشیری)، «شمایل تاریک کاخ‌ها»، «ده جستار داستان‌نویسی»، «جادوهای داستان چهار جستار داستان‌نویسی» و «مجموعه شعر سیاه‌هی من» اشاره نمود. رمان دیگرش به نام «لب بر تیغ» نیز از سال (۱۳۸۴ش) آماده انتشار و

منتظر دریافتِ مجوز است. او هم‌اکنون، به تدریس درس داستان‌نویسی در مراکز آموزشی مشغول است. سبکِ رمان‌های سناپور واقع‌گرا (رنالیسم) و مدرن است، و در زمینهٔ رمان‌نویسی پیرو استاد خود، هوشنگ گلشیری، است، که از جمله موثرترین تئوریسین رمانِ مدرنِ بعد از انقلاب است، وی با درس‌های داستان‌نویسی خود، توانسته برخی از نویسندگان جوان را به این مسیر سوق دهد. در این مقاله، سعی شده، تا عناصر داستانی در رمان «نیمهٔ غایب» مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

### خلاصه داستان:

این داستان درباره دختری، به نام سیندخت است که در سن دو سالگی، پدر و مادرش از هم جدا می‌شوند. مادرش، ثریا به آمریکا می‌رود. ثریا در یکی از فروشگاه‌های آمریکا مشغول به کار می‌شود. در طول مدتی که ثریا در ایران اقامت داشت، یکی از دوستان شوهرش، به نام «الهی» با آن‌ها رفت و آمد خانوادگی دارد.

بعدها ثریا از شوهرش طلاق می‌گیرد و به آمریکا می‌رود. الهی برای ادامه تحصیل خود به آمریکا می‌رود و در آن‌جا یکدیگر را دیدار می‌کنند و به هم علاقه‌مند می‌شوند. ثریا شرط ازدواجش را رسیدن به سیندخت می‌گذارد. الهی به ایران برمی‌گردد و تمام تلاشش را برای آوردن سیندخت، به آمریکا به کار می‌گیرد؛ اما، موفق نمی‌شود، تا نقشهٔ خودش را عملی کند. الهی، تا اتمام تحصیلات دانشگاهی سیندخت، صبر می‌کند. در همین زمان سیندخت در دانشگاه، با پسری به نام، فرهاد، آشنا می‌شود، فرهاد، از او درخواست ازدواج می‌کند، اما سیندخت مصمم است که تا وقتی مادرش را پیدا نکند؛ تن ازدواج نخواهد داد. این شرط سیندخت، برای فرهاد پذیرفتنی نیست؛ سرانجام، بین آن

دو، مشاجره در می‌گیرد و از هم جدا می‌شوند. سیندخت، بعد از اتمام رابطه‌اش با فرهاد، با استاد فیضیان ارتباط برقرار کرد و خیلی راحت، به منزل او رفت و آمد، می‌کند که با هشدارهای الهی، دیگر به این کار ادامه نمی‌دهد. در جریان اعتراضات دانشجویی نسبت به غذای سلف، فرهاد حضور دارد و جزء شورشیان است و همین امر سبب می‌شود تا فرهاد به کمیته انضباطی برود و نتیجه آن یک سال و شش ماه از تحصیل محروم شود. در طول این مدت، دور از درس او به دور از خانواده و در خانه‌ای اجاره‌ای، به تنهایی زندگی می‌کند، و از سیندخت هم خبری نمی‌گیرد. در همان زمان، مادر سیندخت به ایران برمی‌گردد و سیندخت را با خود می‌برد. تا این که دوست فرهاد، به نام فریبرز، شماره تلفن منزل فرهاد را به خانواده‌اش می‌دهد. مادر فرهاد به او زنگ می‌زند و می‌خواهد تا برای دیدار پدرش که در بیمارستان بستری شده است، هرچه زودتر خودش را برساند. فرهاد به بیمارستان می‌آید. پدر از او می‌خواهد تا برای درست شدن کار دانشگاه‌اش، به نزد آشنایی برود تا مشکلات را حل کند و به تحصیل ادامه دهد و برای ازدواج هم هر کس مورد علاقه‌اش بود، انتخاب کند. از همان لحظه، فرهاد تصمیم می‌گیرد تا برای پیدا کردن سیندخت به دانشگاه برود.

در دانشگاه اخبار دقیقی درباره او دریافت نمی‌کند، تا این که شماره تلفن فرح، دوست سیندخت را پیدا می‌کند و به او زنگ می‌زند، سپس به منزلش می‌رود. فرهاد می‌فهمد که مدت‌ها پیش سیندخت، به همراه مادرش به آمریکا رفته؛ و در آن جا با همکلاسی آمریکایی‌اش ازدواج کرده است. از طرف دیگر فرح، نیز در دانشگاه، عاشق و دل‌باخته یکی از دانشجویان به نام بیژن می‌گردد، ولی بیژن قصد ازدواج با او را ندارد چرا که او با بسیاری از دختران هم دانشگاهی ارتباط دارد، در نتیجه وقتی بیژن با اصرارهای فرح روبرو می‌شود، او را در

خیابان رها می‌کند و می‌رود؛ فرح بعد از جدایی با فرهاد تنها، در تهران می‌ماند، و به روستایشان بر نمی‌گردد. سر آخر، با همکاری الهی، سیندخت و ثریا همدیگر را دیدار می‌کنند و الهی هم به وصال ثریا می‌رسد. (سناپور، ۱۳۷۹، با تلخیص)

**شخصیت:** شخصیت انوعی دارد، معمولاً شخصیت‌ها به دو نوع؛ اصلی و فرعی تقسیم می‌شوند؛ علاوه بر آن، شخصیت‌هایی که سیاهی لشکرند و صحنه‌آرایی می‌کنند در داستان و رمان وجود دارند.

در رمان «نیمه غایب»، «سیندخت» شخصیت اصلی داستان است و حضور او از ابتدا تا انتهای داستان قابل توجه است. کل ماجرای رمان، حول محور او و زندگی‌اش می‌چرخد. سیندخت نماد زن تجددطلب، اهل زرق و برق ظاهری است، گویا در خیالات پوچ سیر می‌کند به محض بروز اختلافات با شوهرش از ایران و آمریکا مهاجرت و با مردان دیگری ازدواج کرد و بعد از مدتی به ایران بر می‌گردد و با الهی ازدواج می‌کند. مهم‌ترین شخصیت فرعی در این رمان، فرهاد است، فرهاد در اجتماع ایران معاصر نمادی از مرد یک جانبه‌نگر است که تحت تاثیر محیط، خود را می‌بازد و خلاف عرف اجتماعی رفتار می‌کند تا اینکه او را از دانشگاه موقتاً اخراج می‌کنند، و بعد از او، شخصیت‌هایی مانند: فرح، مادر و پدر سیندخت، بیژن، الهی، پدر و مادر فرهاد و فرخنده در درجات بعدی اهمیت شخصیت‌های فرعی‌اند؛ سایر افرادی که در داستان حضور دارند مانند: اصغرپور؛ کربکندیان، مدیر گروه بخش، فیضیان، استاد دانشگاه، زهره، عباس، خواستگار فرح، و همین‌طور پیرزن و پیرمردی که در طبقه بالای منزل سیندخت هستند؛ شخصیت‌های پس‌زمینه یا سیاهی لشکر هستند که صحنه‌ها را می‌آرایند و جذابیت داستان را دو چندان می‌کنند.

درباره شخصیت بحث مفصلی می‌توان نمود، و از ویژگی‌های شخصیت‌ها، می‌توان به ایستایی و پویایی بودن آن اشاره کرد.

در رمان «نیمه‌غایب» ما، با بسیاری از شخصیت‌های ایستا روبرو می‌شویم: زهره؛ پرستار بیمارستان است و در طول داستان تغییر چندانی در رفتار و افکار او مشاهده نمی‌شود. فیضیان؛ استاد دانشگاه، مردی مجرد است و اهل خوشی و عشرت و با دانشجویان ارتباط نزدیکی دارد. فرخنده، خواهر فرهاد، که ازدواج کرده؛ نگران آینده فرهاد و احوال پدر بیمارش است؛ او نمونه یک خواهر مهربان است که تمام سعی خود را برای کمک به فرهاد می‌کند. مادر فرح؛ او هم شخصیتی ایستا در این داستان محسوب می‌شود، او، مانند تمام زن‌های روستایی بر این عقیده است، که دختر باید هرچه زودتر ازدواج کند و از این‌که جواب رد فرح را با پدرش در میان بگذارد، می‌ترسد؛ زیرا جامعه مرد سالاری است.

عمه فرح؛ او هم نمونه عمه‌ای دلسوز و دارای عقاید مخصوص به‌خود است، از ابتدای وارد شدن او به رمان، تا لحظه‌ای که فرح با او خداحافظی می‌کند، در رفتار و کردار او تغییرات چندانی مشاهده نمی‌کنیم؛ او یک شخصیت ایستاست.

شخصیت دیگر رمان، عباس، که خواستگار فرح است، او تصمیم پدرش را برای قرار بله‌برون، در شب‌جمعه، بی‌چون و چرا، می‌پذیرد؛ و از نمونه پسرهایی است که خانواده برای آن‌ها تصمیم می‌گیرند. پدر فرح؛ پدری است که دارای افکاری قدیمی؛ و مردسالار که جز خوشبختی دخترش را چیز دیگر نمی‌خواهد، ولی نمی‌داند که فرح دیگر آن دختر قبلی نیست؛ و فضای دانشگاه، خیلی بر افکار دخترش تأثیر گذاشته است.

البته، اشخاصی مانند سیندخت، فرح، ثریا و الهی که جزء شخصیت‌های اصلی و فرعی‌اند شخصیت پویا به شمار می‌روند. در رمان «نیمه‌غایب»، شخصیت‌های که سیاهی لشکرند، به عنوان شخصیت‌های قالبی، مانند کربکندیان، مدیر، گروه بخش معماری، زهره، پرستار بیمارستان، و مأمور کمیته انضباطی دانشگاه هستند درباره شخصیت‌ها، بحث‌های قراردادی و قالبی و ساده و پیچیده و نماد این هم وجود دارد، موقعیت هر یک از آن، در این مجال نیست می‌توان در رمان نیمه‌غایب، به طور مختصر اشاره کرد که شخصیت‌هایی که می‌توان در رمان «نیمه‌غایب» آن‌ها را قراردادی به حساب آورد: فرخنده، خواهر فرهاد؛ و عمه فرح، که دل‌سوز است، اما خودش را درگیر ماجرای ازدواج فرح نمی‌کند تا مقصر شناخته نشود. عباس، خواستگار فرح، او هم نمونه خواستگارهایی است که به سنت خانوادگی عمل می‌کنند و وقتی که فرح پیشنهاد او را رد می‌کند، اصرار زیادی نمی‌کند. مثل این که او هم بنا به نظر خانواده به این کار تن داده است. پدر فرح، پدری مرد سالار و کاملاً سستی و پای‌بند به سنت‌های قدیمی است که کسی نباید با او مخالفت کند. البته این طرز فکر قدیم در بین مردم رایج شده و در جامعه هم‌چنان رواج دارد. مادر فرهاد، مادری صبور و دل‌سوز، که همه زندگی خود را وقف شوهر و بچه‌های خود می‌کند.

البته شخصیت‌ها را می‌توان به تمثیلی نمادین و نوعی و قالبی و قراردادی تقسیم نمود؛ از شخصیت‌های نوعی رمان «نیمه‌غایب»، افرادی مانند سیندخت است که کارهای غیر عادی مثل کشیدن سیگار و ارتباط نزدیک با فرهاد انجام می‌دهند. او تنها به این دلیل که فرهاد او را در پیدا کردن مادرش یاری نمی‌کند، نمی‌خواهد دیگر با او رابطه داشته باشد. سیندخت از این دوری بسار ناراحت و



افسرده می‌شود و کارش به سیگار کشیدن، آرایش‌های عجیب و غریب کردن و ارتباط برقرار کردن با فیضیان می‌کشد.

کار عجب دیگر او، رفتن به آمریکا و ازدواج با هم‌کلاسی آمریکایی‌اش است، فرهاد از جمله دانشجویانی است که نمی‌خواهد دیگر به محیط خانه قبلی برگردد و همیشه از آن‌ها در حال فرار است. او می‌خواهد که به سنت‌های خانواده‌گی‌اش پای‌بند نباشد. فرهاد و سیندخت یک تفاوت عمده با هم دارند؛ هر چه فرهاد، مانند سلف تاریخی خود آرمان‌گرا و ایده‌آلیست است، سیندخت رئالیست است و واقع‌گرا. الهی، که در دانشگاه نفوذ زیادی داشته و دوست خانوادگی سیندخت به شمار می‌رفته، برای سیندخت، نقش پدری مهربان را ایفا می‌کند. از زمان رفتن ثریا، مادر سیندخت، به آمریکا، الهی سعی می‌کرد تا با برآورده کردن خواسته‌های ثریا، به ثریا برسد. یکی از شرایط ثریا، آوردن سیندخت به آمریکا بود وی به ثریا پیشنهاد کرد تا به ایران برگردد، و کم‌کم زمینه را برای وصال با او فراهم کرد. «فیضیان» یکی از استادان دانشگاه از دیگر شخصیت‌ها بود که با دانشجویان ارتباط نزدیکی داشت و در منزل خود، مراسم مهمانی برپا می‌کرد، مجرد بود و خیلی زود با دخترها ارتباط برقرار می‌کرد. در مادر سیندخت در این داستان نتوانست، نقش مادری خود را به‌خوبی بازی کند، او دخترش را در سن دو سالگی رها می‌کند و به آمریکا می‌رود. سیندخت به تنهایی، همه مشکلات را تحمل می‌کند. لحظاتی که پدرش، زن‌های دیگر را به خانه می‌آورد و به خوش‌گذرانی می‌پردازد، سیندخت تنها در طبقه پایین به سر می‌برد و نظاره‌گر ماجراست.

فرح با سعی و کوشش در امر درس خواندن سعی می‌کرد تا از زندگی نکبت‌بار در روستا، خود را نجات دهد، اکنون برایش خیلی سخت است که با

عباس، یکی از پسرهای همان روستا ازدواج کند، و دوباره به همان جای قبلی برگردد؛ وی با وجود بیژن، دیگر نیاری نمی‌بیند که با عباس ازدواج کند.

شخصیت‌هایی که می‌توان آن‌ها را نمادین به حساب آورد عبارتند از: سیندخت، الهی، مادر سیندخت و فرح. فرح نماد تمام دخترانی است که از محیط کوچک وبسته روستا، به شهر بزرگی مثل، تهران می‌آیند و با دنیای جدیدی آشنا می‌شوند که برایشان بسیار زیبا و جذاب است و نمی‌خواهند، دیگر به آن محیط قبلی بازگردند. از شخصیت‌های همه‌جانبه در آثار سنابور، افرادی مانند سیندخت، ثریا و الهی را می‌توان نام برد.

سنابور درباره انتخاب شخصیت‌ها و نوع تیپ آن‌ها و ایجاد تقابل بین آن‌ها، می‌گوید: «نمی‌گویم نشسته‌ام و عمدتاً به این چیزها فکر کرده‌ام. اما آدم، وقتی قرار است، رمانی بنویسد که در کلان‌شهر می‌گذرد، طبیعی است که با آدم‌های جور با جور سروکار داشته باشد، و خودبه‌خود این تیپ آدم‌ها توی ذهنم می‌آیند. این‌ها ریشه‌های متفاوتی دارند. از فرهنگ‌های متفاوت؛ از بالای شهر، پایین شهر و شهرستان می‌آیند و یک‌جایی به هم می‌رسند. تهران از نظر من یعنی همین». او درباره این که آیا انتخاب شخصیت‌ها با توجه به تنوع مشخصی از آدم‌ها فکر شده است یا نه می‌گوید: «قطعاً انتخاب کرده‌ام. اما این که بخوام کار جامعه‌شناختی باشد، نه بوده، من به داستان فکر می‌کنم؛ سعی می‌کنم مناسبات زندگی در شهر را نشان بدهم و ناگزیر این اتفاق می‌افتد، که به نظر من، اتفاقی نیست. در هنگام نوشتن نمی‌گویم حالا بروم یک شخصیت از آدم‌های مذهبی انتخاب کنم یا از قشری دیگر. واقعیش را بخواهید من فقط به قصه و ماجرا فکر می‌کنم» (احمدی، ۱۳۸۶، ۴۶).

و همچنین دربارهٔ این که تقابل بین شخصیت‌ها ایجاد کرده، (که فرهاد از یک خانواده سنتی؛ و سیندخت، متجدد؛ و فرح شهرستانی، و بیژن آدمی که اصلاً به خانواده وابسته نیست؛ این‌ها را در کنار یک‌دیگر بگذارد که تضادهایشان پیدا شود و هر کدام نماینده قشری باشند) و آیا به این فکر کرده است که می‌گوید: «دقیقاً نکته اصلی همین تقابل است. به خاطر تقابل است که من یک شخصیت از شهرستان را در مقابل یک آدم متجدد تهرانی قرار می‌دهم. برای من این مهم است» (همان، ۴۶) جای بحث و تأمل است.

### زاویه دید:

زاویه دید، همان نحوهٔ نگرش نویسنده نسبت به شخصیت‌ها، مکان و فضای داستان است. نویسنده به کمک زاویه‌دید، خواننده را در جریان داستان قرار می‌دهد و به گونه‌ای با داستان ارتباط برقرار می‌کند، که در فضای داستان قرار گرفته است. طبیعی است که نویسندگان از شیوه‌های مختلفی برای روایت داستان بهره می‌گیرند، در رمان نیمه غایب زوایای دید گوناگون روبرو هستیم در صحنه‌ای از داستان زاویه تغییر می‌کند با توجه به معرفی کوتاه به زاویه‌های دید در این رمان می‌پردازیم:

در رمان «نیمه غایب»، فصل‌های اول و دوم و چهارم و پنجم، به شیوه دانای کل محدود روایت می‌شود. در فصل اول به نام مراسم تشییع، نویسنده، توانسته به خوبی با زاویه‌دید دانای کل محدود، فضای شهر و دانشگاه و خانواده‌ها را به تصویر بکشد. فرهاد، زمانی که عاشق هم‌کلاسی‌اش، سیندخت، می‌شود، بعد از مدتی از سوی دانشگاه تعلیقی می‌خورد، دیگر او را نمی‌بیند؛ از این به بعد داستان، پر از تک‌گویی‌های درونی فرهاد است و در لابه‌لای داستان، فرهاد به یاد خاطرات سیندخت می‌افتد: «این پاهای من است که راست می‌شود و دست و

پای من انگار که نباید مال من باشد، یا تنم، یا سرم. این سرطان است که بر می‌گردانم و می‌کشاند آن‌جایی که خودش هست» (سناپور، ۱۳۷۹، ۲۴).

فصل دوم رمان، با عنوان، مراسم خواستگاری آغاز می‌شود در این فصل با زاویه دید دانای کل محدود روبرو هستیم. ماجرا از آن‌جا شروع می‌شود که فرح، از طرف پدرش تلگرافی دریافت می‌کند تا برای شب جمعه، که قرار بله‌برون گذاشتند، حاضر شود و در این مراسم با عباس، که به همراه خانواده‌اش برای خواستگاری به‌خانه‌ی آن‌ها می‌آید، با همدیگر آشنا شوند.

فرح از این موضوع شدیداً ناراحت می‌شود: «مانتو را توی اتاق خودش در می‌آورد و خنک‌راه، که خودش در امواجی کوتاه می‌رود و می‌آید، احساس می‌کند. بر می‌گردد توی آشپزخانه. همه چیز آن‌جا روی میز است» (همان، ۱۳۲).

فصل سوم رمان، با زاویه دید اول شخص (من قهرمان) روایت می‌شود؛ داستان حول محور دانشگاه و دانشجویان و استادان می‌چرخد. در این فصل راوی داستان، سیندخت است که در سن دو سالگی، مادرش او و پدرش را رها کرده و تنهایی به آمریکا رفته است؛ بعد از مدتی پدرش می‌میرد و او تنها می‌ماند و با همکلاسی‌اش فرح زندگی می‌کند.

سیندخت، درباره استاد فیضیان می‌گوید: «می‌توانم بروم ساختمان معماری. می‌توانم بروم و تا ظهر نشده، خلاص شوم. از شرش راحت شوم. از این حرمت ساختگی‌شان؛ از این حرمتی که آن‌ها اختراع کرده‌اند» (همان، ۲۳۶).

فصل چهارم رمان، با زاویه دید محدود به دید «الهی» روایت می‌شود. الهی در فرودگاه منتظر رسیدن ثریا است و به یاد خاطرات گذشته و سختی‌هایی که برای برآورده کردن خواسته‌های ثریا کشیده بود، می‌افتد. عاقبت ثریا بر می‌گردد

و الهی به وصال خود می‌رسد. «چه‌طور می‌توانست ثریا را به‌آمدن راضی کند، در حالی که نیامد، حتی وقتی که سیمین در هفت سالگی تحت تأثیر حرف‌های صدر، شبی خواب دیده بود که چند نفر دارند زنی را که او مطمئن بود، مادرش بوده؛ تکه‌تکه می‌کنند و بعد، تا یک هفته تب کرده بود و هزیان گفته بود...» (همان، ۲۵۸). فصل پنجم رمان، از زاویه دید دانای کل محدود به دید ثریا روایت شده است: او فقط گفتار و رفتار قابل دیدن سیندخت را بیان می‌کند و نمی‌تواند احساس واقعی او را بعد از این همه مدت که یک‌دیگر را ندیده‌اند بیان کند. «ثریا گفت: از بیکاری بود و بی‌آن‌که دیگر به سیندخت نگاه کند، مانتوش را درآورد تا کنار خودش روی صندلی بگذارد و رو به‌باغچه بنشیند» (همان، ۳۱۴).

**درون‌مایه:** درون‌مایه، اندیشه‌ای است که داستان حول آن شکل می‌گیرد. هدف و جهت فکری نویسنده را نشان می‌دهد، و اساس داستان بر مبنای این هدف تنظیم می‌شود و براساس آن، شخصیت‌ها اعمال و حوادث و جدال و روایتش ایجاد می‌گردد. اصولاً، هدف از ساختن داستان، بیان یک یا چند درون‌مایه موردنظر نویسنده است. میرصادقی درون‌مایه را این‌گونه تعریف می‌کند:

«فکر اصلی و حاکم بر هر اثری است؛ خط یا رشته‌ای که موقعیت‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد. به‌بیانی دیگر، درون‌مایه، فکر و اندیشه حاکمی است که نویسنده در داستان به کار می‌برد؛ به‌همین دلیل است که می‌گویند درون‌مایه هر اثری، جهت فکری و ادراکی نویسنده را نشان می‌دهد» (میرصادقی، ۱۳۶۷، ۴۲).

### **الف) مردسالاری:**

صدرالدینی، همسر ثریا، نماد مردسالاری است. این زروگویی و سلطه‌جویی، ریشه در بدبینی‌های او دارد. او فکر می‌کند که با این سخت‌گیری‌ها، همسرش را

برای همیشه حفظ خواهد کرد، در حالی که این محدودیت‌های بیش از حد، زمینه را برای جدا شدن همسرش فراهم می‌کند؛ ثریا رفتار شوهرش را این‌گونه بیان می‌کند: «آدم‌ها را با وسایل‌شان می‌شناخت، حتی اگر شده با عینک و عصا و کت و شلوار و مو و کوفت و زهرمارشان. باور نمی‌کنی به‌خاطر این که بدون اجازه‌ی او رفتم آرایشگاه و موهام را رنگ کردم، چه بلایی به سرم آورد، کتک زدنش به‌کنار، موهام را با قیچی ریزریز کرد، مرا همان جور مثل اثاثیه‌ها می‌خواست» (سناپور، ۱۳۷۹، ۳۱۶).

نمونه دیگر مردسالاری، پدر فرح است که بدون هم‌فکری با فرح، برای شب‌جمعه، قرار بله‌برون می‌گذارد. فرح در مقابل این تصمیم پدر ایستادگی می‌کند و دیگر هیچ‌وقت به روستایشان بر نمی‌گردد. وقتی فرح از عمه‌اش درخواست می‌کند تا با پدرش صحبت کند و او را از این تصمیم، منصرف کند، او این درخواست را نمی‌پذیرد و می‌گوید: «بابات که حرف هیچ‌کسی را قابل نمی‌داند، به‌خصوص حرف خودی‌ها را...» (همان، ۱۸۵).

وقتی فرح از مادرش می‌خواهد تا پدر را از تصمیمش منصرف کند، مادرش قبول نمی‌کند و حتی جرأت مطرح کردن خواسته فرح را با پدر ندارد. «می‌خواهی بندازی‌ام زیر مشت و لگد؟ چرا خودت نمی‌آیی بگویی؟» (همان، ۱۸۵).

**ب) ترس و دلهره:** در رمان «نیمه غایب» برخی عوامل مانند: تاریکی، سرما، سکوت، صدای کلاغ و تجمع ولگردهای خیابانی در پارک به‌ایجاد فضای ترس و دلهره در داستان کمک می‌کنند. حالت افسردگی و بی‌حالی که فرهاد دارد با تاریکی و سرما هماهنگی پیدا می‌کند. «همان‌طور روی تخت نشسته بود، توی تاریکی سر بلند کرد از پنجره، فقط چراغ‌های همیشه روشن شرکت روبرو پیدا بود توی خاکستری ساختمان

که آسمان تاریک، قابش گرفته بود» (همان، ۸). «با موتور نمی‌رفت بهتر بود، سرما و خواب‌آلودگی و خرابی ذهن» (همان، ۱۰).

فضای بیمارستانی که پدر روزبه در آن بستری است، نیز حالت سستی، رکود و ترس را به انسان القاء می‌کند. «اتاق نیمه‌تاریک با سنگینی حجمی ناپیدا که آن را روی سینه‌اش حس کرد. یک گوشه چیزی تکان خورد و دوباره در سیاهی فرو رفت. همه چیز انگار مغروقی مانده از دورترین اعصار، اشباحی نابه‌خود شناور» (همان، ۱۵).

در جایی از همین رمان، فرح نگران و مضطرب در جستجوی راهی برای برهم‌زدن مراسم بله‌برون شب‌جمعه است. فضای خیابان‌ها و چنارهای زرد دو طرف خیابان با حالت روحی او تناسب یافته‌اند: «چنارهای زرد با تن لک‌وپیس سبز و قهوای‌شان طاق‌بلندی زده‌اند روی خیابان که به‌اندازه عبور شش‌هفت ردیف ماشین جا دارد و کلاغ‌ها و گنجشک‌ها روی زردی آغوش چنارها نشستند و همین جور بی تکان خوردن از بالا سرشان می‌گذرند» (سناپور، ۱۳۷۹، ۱۴۹). همچنین فضای ترس و اضطراب آور پارک‌های شهر به‌دلیل این که جایگاه ولگردها و معتادها است، سبب می‌شود تا وقتی فرهاد از زبان فرح می‌شنود که سیندخت به پارک رفته، از ترس این که مبادا بلایی بر سرش آمده باشد، به سرعت خود را به پارک برساند. «معلوم نیست چه جور آدم‌هایی به سراغش بروند. معلوم است اگر آن‌جا پرسه بزنند... وای نمی‌دانم. می‌خواهم آرام باشم. او می‌تواند مواظب خودش باشد، اما نه آن‌جا. جز پارک هیچ چیز دیگری جلو چشم نیست. تا می‌رسم و از دور او را پشت میله‌ها می‌بینم که روی نیمکت تنها نشسته. دو تا آشغال با کمی فاصله کنار یک درخت ایستاده‌اند و رو به او نیششان باز است» (همان، ۵۴ و ۵۵).

ج) عشق: در رمان «نیمه غایب» فرهاد عاشق هم‌کلاسی اش سیندخت می‌شود. شرط سیندخت برای ازدواج، کمک برای پیدا کردن مادر است. فرهاد به جای کمک کردن به سیندخت می‌گوید این مادری که تو دنبالش می‌گردی چیزی جز وهم و خیال نیست و با این بهانه حاضر به همکاری با او نمی‌شود. فرهاد خودش را عاشق سیندخت می‌داند و در جایی با خودش می‌گوید: «و من چه قدر احمقانه عاشقی‌ام را وقتی می‌خواستم پنهان کنم، آشکار می‌کردم و هنگامی که باید آشکار می‌گفتم پنهان می‌کردم» (همان ، ۹).

عاقبت، سیندخت به آمریکا می‌رود و در آن‌جا با هم‌کلاسی آمریکایی اش ازدواج می‌کند و قید، این عشق و عاشقی‌های بی‌سرانجام را می‌زند. برعکس فرهاد، الهی که از دوستان خانوادگی سیندخت بود و بر اثر رفت و آمدهایی که با خانواده آن‌ها داشت، به ثریا، مادر سیندخت، علاقه‌مند شده بود و در زمان اقامت ثریا در آمریکا با یک‌دیگر ارتباط داشتند. الهی از ثریا خواستگاری می‌کند و ثریا شرط ازدواجشان را رسیدن به دخترش، سیندخت، می‌گذارد. الهی، نهایت تلاش خود را برای مخفیانه آوردن سیندخت به آمریکا کرده بود، ولی نتیجه‌ای در بر نداشته؛ الهی تا سال آخر دانشگاه سیندخت صبر می‌کند و در طول این مدت، مانند پدری مهربان در قبال سیندخت احساس مسئولیت می‌کند. عاقبت ثریا به ایران می‌آید و سیندخت را با خودش به آمریکا می‌برد، و الهی هم به وصال ثریا می‌رسد.

در این رمان، عشق یک‌طرفه و خیالی را شاهدیم، که بی‌پایه و بی‌اساس است و نهایتاً به جدایی می‌انجامد. نمونه این نوع عشق، فرح است که عاشق یکی از پسرهای دانشگاه به نام بیژن می‌شود. برای بیژن این رابطه، فقط یک دوستی ساده است؛ در حالی که فرح در فکر ازدواج با اوست. بیژن علاوه بر فرح، با چند



دختر دیگر هم رابطه دارد و قصد ازدواج با هیچ‌کدام از آن‌ها را ندارد. رابطه او با آن‌ها صرفاً به قصد سوء استفاده است.

**د) طلاق:** در این رمان، ثریا یک‌بار از صدرالدینی و یک‌بار دیگر هم از شهروز جدا می‌شود. مهم‌ترین عامل جدایی بین ثریا و صدرالدینی وجود اختلاف سنی، در حد بیست سال است، و صدر نمی‌توانست ثریا را درک کند و به او کمک کند تا به آرزوهایش برسد. سیندخت درباره‌ی خواسته‌های مادرش می‌گوید: «وقتی ازدواج کردند، پدرم بیست‌سال از او بزرگتر بود. مادرم تازه دیپلم گرفته بود. می‌خواست برود به دانشگاه، که شوهرش دادند. می‌خواست درس بخواند، کلاس موسیقی و تئاتر برود، رانندگی یاد بگیرد، میهمانی و مسافرت برود. پدرم نمی‌گذاشت حتی خرید بکند» (سنایور، ۱۳۷۹، ۱۲۰).

#### موضوع:

داستان بدون موضوع، مانند ساختمان بدون شالوده است. موضوع، اهمیت و جایگاه خاصی در داستان دارد و اساساً بدون آن داستانی به‌وجود نمی‌آید. موضوع رمان سنایور، مسائل و مشکلات دانشجویان در جامعه کنونی و عدم آگاهی کافی آن‌ها با آن، و عدم ادراک کافی برای پیدا کردن راه صحیح و مناسب برای مقابله با مشکلات است. این رمان نسبتاً موضوعی جدید و جالب توجه برای قشر جوانان جامعه امروزی محسوب می‌شود، طبیعی است که هر اثر نقصان و نارسایی‌هایی هم دارد و این رمان از آن نیست، البته انتقاداتی هم به آن شده است از جمله آقای محمدی این، موضوعات را عادی و سطحی می‌داند و دیدگاه چندان خوبی نسبت به این رمان ندارد. وی در این‌باره می‌گوید: «رمان «نیمه غایب» بار قصه‌ای بسیار کمی دارد. داستان اگرچه در پس‌زمینه مناسب و هوشمندانه‌ای روایت می‌شود، اما خود چیز جالب و قابل تأملی ندارد. در واقع موضوع رمان نیمه‌غایب،

موضوعی به شدت عادی و سطحی است و آنچه در آن اتفاق می‌افتد، نکته قابل ملاحظه‌ای از هستی، نیست. به این ترتیب اگر نحوه روایت سنایور و نفوذ عموماً موفق وی در ذهن و درون شخصیت‌ها نبود، داستان او نزدیکی دردناکی به داستان فارسی ر. اعتمادی‌وار می‌یافت» (محمدی، ۱۳۷۹، ۱).

«فقر اقتصادی» نیز از موضوعات دیگر این رمان است که چندان بارز نیست. طه‌نژاد، رمان «نیمه غایب» را جالب و موضوعات آن را قابل قبول می‌داند؛ او در این زمینه می‌گوید: «فقر و عرصه تنگ زندگی را خیلی راحت و بدون دست و پا زدن و درازگویی در صفحه هفده، از زبان زن محسوس می‌سازد. هیچ جا صلاح نمی‌بیند پرحرفی کند؛ کوتاه و موجز می‌گوید و گاهی اوقات هم تلگرافی. اما فضا را می‌سازد و تو را در خود فرو می‌برد» (طه‌نژاد، ۱۳۸۳، ۲۲).

## گفت و گو:

گفت و گو صحبتی است که بین دو یا چند نفر برقرار می‌شود. گاهی از طریق گفت و گوها می‌توان به صورت مستقیم به افکار درونی شخصیت‌ها پی برد و گاهی نیز گفت و گو فقط جنبه نمایشی دارد و خواننده تنها با حدس و گمان می‌تواند به مقصود نویسنده دست پیدا کند (میرصادقی، ۱۳۶۷، ۲۲۵). «ویژگی‌های طبقاتی بر نحوه سخن گفتن شخص تأثیرگذار است. زبان دانشگاهی، زبان بازاری، زبان محافل بالا و زبان مردم پایین شهر با هم یکی نیست. اگرچه ممکن است خصوصیات اساسی و صفات موروثی و اکتسابی در اشخاص مختلف یکسان باشد، ولی هر جمله از سخنانشان، رنگ سخن طبقه‌ای خاص دارد و ویژگی‌های طبقاتی آن‌ها را از هم متمایز می‌کند» (یونسی، ۱۳۸۲، ۳۵۶).

گفت و گو مهم‌ترین راه ایجاد ارتباط بین همه موجودات زنده، و به ویژه انسان‌ها با یکدیگر است. با گفت و گو انسان‌ها می‌توانند احساسات و عواطف و اندیشه‌های خود را بیان کنند و از وضعیت یکدیگر باخبر شوند و با توجه به وضع روحی طرف مقابل، با او ارتباط برقرار کنند. هنگامی که فریدون (برادر فرهاد)، فرهاد را به دلیل این که مدت زیادی دور از خانه بوده و هیچ خبری از خود به آن‌ها نداده است، سرزنش می‌کند و ناراحتی خود را این گونه بیان می‌کند: «نه به فکر زندگی‌اش بودی و نه حتی آبرویش» (سناپور، ۱۳۷۹، ۱۹).

زمانی که فرهاد، بعد از جست‌وجوی زیاد، خانه فرح را پیدا می‌کند و از او، درباره سیمین (سیندخت) می‌پرسد، فرح این گونه به او پاسخ می‌دهد: «با یکی از هم‌کلاسی‌های آمریکایی‌اش نامزد کرده، می‌گفت نه به گذشته‌ام کاری دارد و نه به آینده‌ام و نه به فکر و خیالم. هیچ چیز جز همان که هستم نمی‌خواهد. گوساله نبود که گول عشق و عاشقی را بخورد. گرفتار انتظارات و آرزوهای دور و دراز

خانواده و دیگران هم نبود» (همان ، ۱۲۷ و ۱۲۸). شیوه بیان فرح به گونه‌ای است که گویی ضربه سختی از مردها خورده و این کار سیمین (سیندخت) را، بسیار عاقلانه می‌داند. در رمان «نیمه غایب»، تک‌گویی درونی بسیار به‌کار رفته است. به‌عنوان مثال، در فصل اول، فرهاد شخصیتی است که مدام در درونش درگیری و نگرانی دیده می‌شود، و با خودش حرف می‌زند؛ او با خود می‌گوید: «نپرسید پس به‌عنوان چی به لباس‌ها توجیه کردی. با آن لبخند هوشیار و آرامش این‌طوری خودش را از جواب دادن خلاص کرد» (همان ، ۹).

در فصل دوم، نیز فرح با «تک‌گویی‌های درونی‌اش» ناراحتی خود را نسبت به قرار بله‌برونی که، پدرش بی‌خبر از او گذاشته است، ابراز می‌کند. «چه فرقی می‌کند کی با کی عروسی می‌کند؟ چه اهمیتی دارد که دخترشان را هفت هشت ساعت، راه شهر و جاده و کوچه‌های پیچ در پیچ باغ‌های پرتقال بی‌آورند، یا از بغل گوش‌شان؟ وقت شوهرش دارد می‌گذرد» (همان ، ۱۴۶).

در فصل سوم، نیز سیندخت به «تک‌گویی‌های درونی» می‌پردازد و با این تک‌گویی‌ها ناراحتی روحی خود را آشکار می‌کند. «می‌ایستم. نمی‌توانم همین‌طور ادامه بدهم. کلمات را دیگر نمی‌شنوم، وقتی کسانی از کنارم می‌گذرند و چیزی می‌گویند، حتی اگر سلامی به من باشد» (همان ، ۲۲۹).

### نتیجه‌گیری

رمان نیمه‌غایب از نظر عناصر داستانی؛ ساختار منسجمی دارد و بخش بسیار مهمی از آن را «گفت‌وگو» که یکی از عناصر مهم داستان کوتاه و رمان به‌شمار می‌آید، تشکیل می‌دهد.

گفت‌وگوها هم به صورت دو طرفه (رویارو) و هم به صورت، تک‌گویی درونی است. نویسنده از طریق گفت‌وگو به خوبی توانسته؛ ویژگی‌های طبقاتی، شغلی، میزان تحصیلات، سن و سایر ویژگی‌های جسمی و روحی شخصیت‌ها و... را در نوشته‌های خود منعکس کند. علاوه بر آن، عنصر شخصیت اصلی و فرعی و پویا و ایستا در این رمان به درستی براساس درون مایه تنظیم و بکارگیری شده است. درون‌مایه رمان «نیمه‌غایب» نیز شامل پیدا کردن نیمه‌گمشده، عشق‌وازدواج، ترس‌ودلهره و... اقتصاد اجتماعی و رفتارهای جوانان معاصر را نشان می‌دهد از این رو، رمان در حیطه رمان‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی قرار گرفته؛ و از نظر محتوا و مضمون، کتاب‌های سناپور دارای موضوعات جدید و مربوط به جامعه معاصر می‌باشند. نویسنده، در رمان «نیمه‌غایب»، بیشتر به بیان عشق پرداخته است، سپس فراز و فرودهای ماجرای عشق را از جمله معایب عشق‌های یک‌طرفه را بیان کرده است؛ به عنوان مثال می‌توان: عشق فرح را نسبت به بیژن اشاره نمود که در مجموع می‌توان این‌گونه بیان داشت که عناصرداستانی همچون شخصیت، زاویه دید، درون مایه، موضوع و گفت‌وگو در این اثر به‌طور چشم‌گیری وجود دارد.

از موضوعات قابل توجه مردسالاری است که در این رمان نیز جلوه اندکی دارد. به‌عنوان مثال «پدر فرهاد» که برای او تعیین می‌کند با چه کسی ازدواج بکند؟ و یا صدرالدینی، همسرثریا، به او نه تنها اجازه ادامه تحصیل نمی‌دهد، بلکه اجازه خرید کردن را هم، به او نمی‌دهد؛ همین اجبارها و زورگویی‌های او، باعث شد تا ثریا برای همیشه او را ترک کند و به آمریکا برود.

با توجه به درون‌مایه رمان، این نتیجه حاصل شد که، درون مایه رمان نیمه‌غایب بیشتر بازتاب مسائل و مشکلاتی است که نسل جوان امروز، با آن

دست‌وپنجه نرم می‌کند: از جمله: عشق، ازدواج، مردسالاری، ترس، دلهره، طلاق و جدایی، تنهایی، کشمکش‌های درونی افراد، کشمکش‌های اجتماعی و... از این حیث، می‌توان رمان او را در حیطه رمان‌های فرهنگی، اجتماعی طبقه‌بندی کرد.

## منابع:

- ۱- بارونیان، حسن؛ شخصیت‌پردازی در داستان‌های کوتاه دفاع مقدس؛ بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۷ش.
- ۲- براهنی، رضا؛ قصه‌نویسی، البرز، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۵ش.
- ۳- پروینی، خلیل؛ تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان‌های قرآن، سروش، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹ش.
- ۴- سناپور، حسین؛ رمان نیمه‌غایب؛ نشر چشمه، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۹ش.
- ۵- سیگر، لیندا؛ خلق شخصیت‌های ماندگار (راهنمای شخصیت‌پردازی در سینما، تلویزیون و ادبیات داستانی) ترجمه عباس اکبری، سروش (انتشارات صدا و سیما) کانون اندیشه، اداره کل پژوهش‌های سیما، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰ش.
- ۶- فتاحی، حسین؛ داستان، گام به گام، آموزش داستان‌نویسی؛ بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، نشر صریر، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۶ش.
- ۷- مستور، مصطفی؛ مبانی داستان کوتاه؛ تهران، نشر مرکز، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۴ش.
- ۸- میرصادقی، جمال؛ عناصر داستان؛ نشر شفا، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۷ش.
- ۹- همو، ادبیات داستانی (قصه، رمانس، داستان کوتاه و رمان)؛ نشر سخن، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۸۶ش.
- ۱۰- یونسی، ابراهیم؛ هنر داستان‌نویسی؛ انتشارات نگاه، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۸۲ش.

## مقالات و مجلات:

- ۱- احمدی، فرشته؛ خورشیدفر، امیرحسین؛ «سناپور، حسین: تهرانی‌های سرگشته: گفت‌وگو با حسین سناپور»؛ نشریه سینما و ادبیات، شماره ۱۴، ۱۳۸۶ ش.
- ۲- طه‌نژاد، حسن؛ «نگاهی چندجانبه به رمان ویران می‌آیی اثر حسین سناپور»؛ جشن کتاب، شماره ۹ مرداد، ۱۳۸۳ ش.
- ۳- محمدی، کامران؛ «نگاهی به زاویه‌دید نوشته حسین سناپور(اثری که تاریخ مصرف دارد)» نشریه جام‌جم، شماره نشریه ۷۹/۱۰/۱۱، ۱۳۷۹ ش.